



"اوج نگاه"

میگفتن هر کاری میکردیم بشینی و ازت عکس بگیریم، آروم نمیگرفتی تا اینکه "کتاب" دادیم بهت و خوشحال شدی و خندیدی و نشست، کتاب رو خیلی دوست داشتی و باهاش "شنگول" میشدی...

گرچه فقط کتابهارو "تورق" میکردم (اینم بگم جالبه که "تورق" بر خلاف گویش برخی علما! یعنی "ورق ورق" کردن، پاره پاره کردن)

خلاصه نگاه کردن به این عکس امروز و توأمانیش با نمایشگاه کتاب دوست داشتنی هولم داد که یه چند خطی از "کتاب" بنویسم براتون؛

ما وقتی "میشنویم" خیالمون به راحتی میتونه جاهای دیگه سیر کنه، عقلمون میتونه درگیر نشه، قلبمون میتونه توجه نکنه، مثل شنیدن رادیو تو ماشین هنگام رانندگی که برا خودش داره پخش میشه و ما آنچنان توجهی نداریم، مگر اینکه بسیار دقت کنیم

اما وقتی "میبینیم" یعنی از طریق "چشمهامون" یک فیلمی یا صحنه ی مهمی رو تماشا میکنیم، خیال و عقل و قلبمون راحت تر مشغول همون صحنه میشن، حالا این "نگاه" یک نقطه ی اوج داره و اون وقتی هست که در نگاه کردن همه چیز "تحت تصرف ما" باشه!

که این "نگاه و تصرف" توأمان فقط در "کتاب" امکان وقوعی داره و کتاب آن اوج نگاه انسان هست چون میتونیم؛

با سرعت پردازش مغز مون "تنظیمش" کنیم

با حالت نشستنمون "تطبیقش" بدیم

با چندبار از اول دیدنش "تاییدش" کنیم

با سلیقه مون و سوادمون "تنقیحش" کنیم

برا دیگران "تشریحش" کنیم

با حاشیه نویسی "تلطیفش" کنیم

با دقت به علوم قبلیمون "تفسیرش" کنیم

با معرفی یا هدیه دادن به دیگران "تکثیرش" کنیم

با ترجمه به زبان های دیگه "تبدیلش" کنیم

"کتاب" هنگامه تماشای کلمات هست، که با نگاه به کلمات و مطالعه کردن هم

جسممون رو، هم حسّمون رو، هم خیالمون رو و از همه مهمتر هم "عقلمون"

رو به مواجهه با یک موضوع خاص میبریم

چشمهایی که "کلمات" رو تماشا نمیکنن! هیچ راهی برای راه انداختن و رشد

دادن "عقل" ندارن، و اگر اهل خوبی هایی میشن از طریق "غیر معقول" رفتن

و ماندگار نیست و حتما وقتی اون "حسّ و جوّ" فروکش کنه، خوبی هاشونم

افول خواهد کرد، بگذرم...

"شیعه" بر خلاف "اهل سنت" زیاد اهل منبر و شنیدن و "تحریک" و اینها

نیست، شیعه بیشتر اهل مطالعه و تعقل هست و اهل "تحرّک"، چرا که تحریک

بعد از مدتی ساکن میشه اما تحرک رشد و حرکت بیشتر میاره...

"کتاب" اگر بهترین و برترین و تنهاترین راه "رشد" نبود، خداوند از طریق

"کتاب" هدایت و تبیین و تعلیمش رو انجام نمیداد

فقط مراقب باشید همونطور که "کتاب" خوب و اصیل و معقول انسان رو

حرکت میده و رشد، کتاب حسّی و سطحی و صد من یه غاز و مباحث و

مطالب اختراعیه و غیر معقول به سرعت انسان رو "ضعیف و مأیوس" میکنه

اینم بگم یادگاری؛

اون کتابی که نمیدونید "چرا باید بخونید" دقیقا همون کتابی هست که نباید

بخونید

اون کتابی که چون نویسنده ش مشهور هست و تلویزیون اومده! رو اگر

میخونید رو هم نباید بخونید

اون کتابی که چون تیراژ بالایی پیدا کرده رو هم اگر میخونید، نباید بخونید

اون کتابهایی که نوشته چند آیه در مورد فلان موضوع، چند روایت در مورد

فلان، سخن بزرگان در مورد فلان رو که اصلا نخونید چون "پرشان فکر"

میشید

اون کتابی که دیگران بدون بیان "علت و دلیل" بهتون معرفی میکنن رو هم اصلا

نخونید، آدمهایی که "عقده ی دیده شدن" دارن، کلا از این کارها و پیشنهادات

زیاد دارن

ولی کتابهایی که مُدّ همیشه و نُقل محافل میشه و اکثریت میشناسن رو هم اصلاً نخونید

فقط و فقط کتابهایی مناسب خوندن هستن که بتونن اون "مسئله" شما رو به لحاظ فکری و بنیادین حل کنن، طوری که بعد از خوندن اون کتاب دیگه به مرتبه ی قبل از مطالعه ی کتاب برنگردید...

یعنی اون مسئله به طور "علمی" نه عملی! کاملاً و متقن و مبرهن حل بشه و برید سراغ مسئله های دیگه تون

در مورد کتابهای "رمان" هم، مناسب ترین ها "واقعی" ترین ها هستن، نه "مستندترین ها"

رمان قرار نیست کتاب تاریخ باشه!

بلکه قرار با الهام از تاریخ، داستان واره ای رو به سطح کلمات بیاره که بعد از مطالعه اش، خواننده قدرت بیشتری، انگیزه بیشتری، سواد بیشتری، شوق بیشتری جهت "بهبتر زندگی کردن" پیدا کنه...

روحِ مبین و معلم "نادر ابراهیمی" شاد

